

معصومه نیکبخت

تصویرگر: غزاله صرافیان

قصه



# عروسک‌های حُسنا



حُسنا دو تا عروسک داشت: مامان عروسک و بچه عروسک!  
یک روز بچه عروسک داشت با دست کثیف غذا می‌خورد.  
مامان عروسک اخم‌هایش را در هم کشید. بچه عروسک گفت:  
«خب مگه چیه؟ از حُسنا یاد گرفتم!»  
مامان عروسک اخم‌هایش را بیشتر در هم کشید. حُسنا داشت به  
آن‌ها نگاه می‌کرد. ناگهان با صدای بلند گفت: «من قول می‌دهم  
دیگر دست‌هایم را بشویم. مامان عروسک! بچه‌ات را دعوا نکن.»  
مامان عروسک و بچه عروسک هر دو لبخند زدند.